

## بررسی رابطه متقابل زبان و فرهنگ با استفاده از فرضیه نسبیت زبان‌شناختی

مریم مرادی<sup>۱</sup>

مرضیه رحمانی<sup>۲</sup>

### چکیده

بیش از یک سده است که مسئله‌ی رابطه‌ی متقابل زبان و فرهنگ از دیدگاه‌های زبان‌شناسان به‌مثابه عنصری در میان عنصرهای دیگر در حیطه‌ی تعریف فرهنگ و به‌عنوان دانشی به‌شمار می‌رود که «به‌طور اجتماعی کسب می‌شود». از یک سو، انتقال فرهنگ در فراگیری زبان‌ها مؤثر و وجود گونه‌های زبانی نیز تا حد زیادی به وجود فرهنگ‌ها وابسته است. در هر فرهنگی هزاران نظام مصنوعی نشانه‌ای وجود دارد و همه‌ی آنها مدل‌های بازتاب‌دهنده زبان هستند. از سوی دیگر زبان جهان کاملی است که قادر است با واژگان و معانی خود، فرهنگ را با تمام مرزها و جامعه را با تمام پیچیدگی‌هایش در خود احاطه کند. در پژوهش پیش رو، رابطه‌ی فرهنگ و زبان از دیدگاه زبان‌شناختی که بطور عمده در فرضیه‌ی نسبیت زبان‌شناختی تجلی یافته، مورد بررسی قرار گرفته است. نگارنده در این مقاله درصدد است تا با هدف توصیف رابطه‌ی زبان و فرهنگ در قالب رویکردهای علوم شناختی مختلف، به ارائه و متعاقباً تحلیل و تبیین آراء صاحب‌نظران این مهم بپردازد. روش این مقاله مطالعه‌ی کتابخانه‌ای است. یافته‌های مطالعه حاکی از آن است که زبان و فرهنگ رابطه‌ی متقابلی با یکدیگر دارند. از یک سو زبان ابزار اصلی فرهنگ و شرط وجود فرهنگ است، از سویی دیگر جزئی از فرهنگ و محصول فرهنگ.

واژگان کلیدی: رابطه‌ی متقابل، زبان، فرهنگ، فرضیه، انسان، جامعه.

دوره دوازدهم شماره ۱۶، بهار و تابستان ۱۳۹۵

۱. دکتری تخصصی آموزش زبان روسی و استادیار دانشگاه علامه طباطبایی  
m.moradi@atu.ac.ir

۲. کارشناس ارشد برنامه ریزی رفاه اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی  
marzie.rahmani67@yahoo.com

گهر بی هنر زار و خوارست و سست به فرهنگ باشد روان تندرست

## مقدمه

رابطه‌ی زبان و فرهنگ از دیرباز مورد توجه فلاسفه، جامعه‌شناسان و زبان‌شناسان بوده است. گمانه‌زنی‌ها درباره‌ی منشأ زبان و رابطه‌ی میان زبان و فرهنگ برای علاقه‌مندان حوزه‌های مختلف از مباحث آشناست. اینکه باید بین آواها، واژه‌ها و نحو یک زبان و روشی که سخنگویان آن زبان به جهان می‌نگرند، رابطه‌ای وجود داشته باشد، آنقدر آشکار به نظر می‌رسد که نزدیک است آن را بدیهی بدانیم. سؤالاتی که همچنان در مورد این دو زبان و فرهنگ در مطالعه‌ی پیش رو مطرح است، این است که آیا زبان تعیین‌کننده‌ی فرهنگ است یا بالعکس فرهنگ تعیین‌کننده‌ی زبان؟ آیا یکی در درون دیگری قرار دارد؟ منبعث از یکدیگر هستند یا خیر؟ یا اینکه «آیا زبان و فرهنگ دو موجودیتی مستقل اند یا تفکیک ناپذیر؟»

این مقاله درصدد است با استفاده از روش مطالعه‌ی کتابخانه‌ای، در چهارچوب برخی حوزه‌های علوم شناختی به بحث در باره فرضیه‌ی نسبیّت زبان‌شناختی<sup>۱</sup> و متعاقباً به استدلال و اثبات این فرضیه که زبان و فرهنگ دو مقوله‌ی جدایی ناپذیرند که در رابطه‌ی متقابل با هم قرار دارند، بپردازد. در ابتدا لازم است به برخی تعاریف شناخته شده و نیز مفاهیم ضروری اشاره کنیم.

## آ. زبان

زبان از مجموعه‌ای نماد و مقررات گفتاری و نوشتاری تشکیل شده که ترکیب آن‌ها تولیدکننده‌ی معانی و برقرار کننده‌ی ارتباط میان افراد است. هاروف معتقد است که زبان مخزن و انبار فرهنگ است. (هاروف ۶۱-۶۸) "زبان شکلی جهانشمول از رفتار انسان است که از طریق سیستم الگوهای صوتی مورد قبول فرهنگ یک جامعه، میان انسانها ارتباطی نمادین برقرار می‌کند. در واقع زبان یکی از بخشهای عمده و تجلی‌گر میراث فرهنگی هر جامعه است. (عضدانلو ۳۴۴)

## ب. معنی واژه‌ی فرهنگ از نظر واژه‌سازی

کلمه‌ی فرهنگ از دو واژه اشتقاق یافته است: ۱- «فر» یک کلمه مستقل به معنی، شکوه،

بزرگی، نیروی معنوی، درخشندگی و... و یا یک پیشوند به معنی جلو، بالا، پیش، بیرون (تکواژ «فر» در ترکیب «فرهنگ» پیشوند است). ۲- «هنگ» از ریشه‌ی اوستایی «ئنگ» به معنی: کشیدن، سنگینی، وزن، گروه، وقار... می‌باشد. در کل واژه‌ی «فرهنگ» به معنی بالا کشیدن و بیرون کشیدن است. به عبارتی دیگر می‌توان «فرهنگ» را استخراج دانش، معرفت، قابلیت‌های افراد یک جامعه، نیروهای درونی انسان‌ها و به ثمرنشانده توانمندی‌های بشر دانست. واژه‌ی فرهنگ در زبان فارسی به لحاظ معانی نکات مشترکی با زبان‌های بیگانه و به ویژه لاتینی دارد. در فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی ۱۰۸۸) شش معنی برای فرهنگ آمده است: دانش، ادب، عقل، کتابی که مشتمل باشد بر لغات پارسی، نام مادر کیکاوس، و شاخه درختی که آن را بخوابانند و خاک بر زیر آن بریزند تا بیخ بگیرد و بعد از آن، آنرا کنده به جای دیگر نهال کنند. در فرهنگ نفیسی به ترتیب «نیکوئی، تربیت و پرورش و بزرگی و عظمت و بزرگواری و فضیلت و وقار و شکوهمندی و دانش و حکمت و هنر و علم و معرفت و علم فقه و علم شریعت، و کتابی که محتوی لغات فارسی باشد، و شاخه درخت خوابانیده که پس از ریشه کردن از آنجای برآورده در جایی دیگر نهال کنند و مجرای زیرزمینی و قنات و کاریز و نام مادر کیکاوس» (نفیسی ۲۵۵۷) برای آن ذکر شده است. معانی واژه فرهنگ در «فرهنگ عمید» عبارتند از: علم، دانش، ادب، معرفت، تعلیم و تربیت، آثار علمی و ادبی یک قوم یا ملت، کتابی که شامل لغات یک زبان و شرح آنها باشد، لغتنامه (عمید ۱۳۴۸) در فرهنگ دهخدا چنین آمده است: فرهنگ (از فر، پیشوند + هنگ از ریشه‌ی ئنگ به معنی کشیدن و فرهختن و فرهنگ) هر دو مطابق است با ادوکات (Educat, Education) و ادوره (Edure) در لاتینی که به معنی کشیدن و نیز به معنی تعلیم و تربیت است. (دهخدا ۱۷۱۳۲) معانی فرهنگ و فرهنگ در فرهنگ فارسی معین: فرهنگ: ۱- شاخه‌ی بزرگی که از درخت ببرند تا شاخه‌های دیگر برآید. ۲- شاخه‌ی درختی که به درخت دیگر پیوند کنند. ۳- شاخه‌ی درخت انگوری که آن را در زمین کنند و از جای دیگر تنمهی آن را برآرند؛ فرهنگ: ۱- ادب (نفس)، تربیت. ۲- دانش، علم، معرفت. ۳- مجموعه‌ی آداب و رسوم. ۴- مجموعه‌ی علوم و معارف و هنرهای یک قوم. ۵- کتابی که شامل لغات یک یا چند زبان و شرح آنهاست: فرهنگ جهانگیری، فرهنگ سروری. ۶- کاریز آب. (معین ۶۵۵) در فرهنگ بزرگ سخن: فرهنگ به: ۱. پدیده‌ی کلی پیچیده‌ای از آداب، رسوم، هنر، و شیوه‌ی زندگی که در طی تجربه‌ی تاریخی اقوام شکل می‌گیرد و قابل انتقال به نسل‌های بعدی است. ۲.

کتابی که واژه‌های یک زبان را همراه با معنی آنها به همان زبان، یا واژه‌های یک زبان را به زبانی دیگر، معمولاً به ترتیب الفبایی نقل می‌کند و معمولاً آگاهی‌هایی درباره‌ی تلفظ، هویت دستوری، ریشه‌ی کلمه، و جز آنها به خواننده می‌دهد؛ لغت نامه، قاموس. ۳. کتابی که در آن واژه‌های مربوط به رشته‌ای از دانش یا موضوع خاصی شرح شده باشد. ۴. (گفتگو) مجموعه‌ای از آگاهی‌های فردی درباره‌ی هنر، ادبیات، علم، سیاست و مانند آنها که کسی برای ارتقای فکری و تربیتی خود می‌آموزد. ۵. (گفتگو) ادب، شعور، یا تربیت اجتماعی. ۶. (منسوخ) (اداری) آموزش و پرورش (وزارت). ۷. (قد.) علم؛ معرفت. ۸. (قد.) عقل؛ خرد (انوری ۵۳۴۷) اطلاق شده است.

## بحث و بررسی

### پ. کثرت معانی و پیچیدگی فرهنگ

به مانند زبان فارسی، واژه فرهنگ در زبان‌ها، فرهنگ‌ها و دایرة‌المعارف‌های گوناگون دارای معانی مختلفی است و در طول تاریخ تحولات گسترده‌ای یافته است.

### ت. معادل فرهنگ در زبان‌های اروپایی

واژه‌ی کولتور (در زبان فرانسوی) و کالچر (به زبان انگلیسی) با اصطلاح فرهنگ <...> معادل است. از نظر ریشه لغوی به معنی کشت و زرع بکار می‌رود. در ادبیات فرانسه معنی این کلمه از پرورش گیاهان به پرورش حیوانات و بالاخره پرورش انسان تعمیم یافت. (روح‌الامینی ۱۵)

معانی ابتدایی واژه‌ی فرهنگ در انگلیسی به «پرورش» حیوانات و به عمل آوردن محصولات زراعی بازمی‌گردد. ریشه این واژه در فرانسه «کولت» و در انگلیسی «کالت» می‌باشد به معنای آیین، کیش، پرستش، نیایش. واژه «کولتور» یا «کالچر» به انگلیسی در اصل ریشه لاتینی به معنای کشت و کار و کشاورزی و در زبان لاتینی به معنای تکه زمین شخم خورده بوده است و سپس از قرن شانزدهم میلادی به معنای پرورش و ادب و آداب و آموختن آداب و رفتار اجتماعی باب شده و همچنین به معنای پرورش ذهن و ادب‌آموزی است. در طی قرون شانزدهم تا نوزدهم واژه فرهنگ کم کم به معنای بهبود و اصلاح جامعه به کار رفت و به منزله نوعی معادل «ارزشی» برای «تمدن» استفاده شد. در دوره‌ی انقلاب صنعتی در کاربرد تازه‌ای، این واژه را تنها برای سنجش

معنوی به کار می‌برند و بالاخره در اواخر قرن نوزدهم تعاریف فرهنگ تاکید بر سنت و زندگی روزمره به عنوان ابعاد فرهنگ داشت. (اسمیت ۱۴)

### ث. ابعاد فرهنگ

«ری زمر<sup>۱</sup>» در کتابی که به تعریف رشته‌ی مطالعات فرهنگی و فرهنگ‌شناسی اختصاص داده است، می‌نویسد: «با همه‌ی تفاوت‌نظرها در حوزه‌ی بررسی‌های فرهنگی، در سه مورد اتفاق نظر وجود دارد: نخست آنکه فرهنگ نه چیزی عینی و از پیش موجود است و نه ترکیب و ساختی است یکپارچه و هماهنگ»؛ (ری زمر ۷-۱۲) به باور او فرهنگ محصول و فرآورده‌ی ناهمگن عمل انسانی است که در نمادها، آیین‌ها، ارزش‌ها و هنجارها، در شیوه‌های رفتار و مصنوعات فرهنگی تجلی می‌یابد و فقط همین تجلیات را می‌توان مشاهده و تفسیر کرد، نه خود فرهنگ‌ها را. سوم آنکه در رشته‌ی فرهنگ‌شناسی که مبتنی بر نظریه پردازشی نشانه‌ها و نمادها شده است، باید به تمایز میان سه بعد مادی، اجتماعی و ذهنی (=روحی، معنوی و فکری) توجه کرد. درباره این ابعاد سه‌گانه توضیح می‌آوریم:

**الف) بعد مادی:** فرهنگ مادی یا بعد مادی فرهنگ مجموعه اشیائی است که محیط مصنوعی زندگی در جامعه را ایجاد می‌کند و از طریق آنها می‌توان فرهنگ را مشاهده کرد، یعنی: بناها، ساختمان‌ها، راه‌های نقل اطلاعات، ابزارآلات فنی، صورت کالاها، اسلحه، پوشاک، نژادهای مختلف حیوانات و گیاهان، زمین‌های کشاورزی، قطعاتی از طبیعت که ساخت انسان بوده و یا توسط وی به منظور خاصی جدا شده است و به عنوان نمونه‌های کار عملی از آنها نگهداری می‌شود.

**ب) بعد ذهنی:** بعد ذهنی شامل اسطوره‌ها، ذهنیت از جهان، باورها و اعتقادات مذهبی و سیاسی، ارزش‌ها، هنجارها و همچنین شیوه‌های فکری و احساسی جمعی می‌شود. فرهنگ معنوی، مجموعه عقاید و علوم از نو تولید شده‌ای است که جامعه بر آن احاطه و اشراف دارد. به کلام دیگر خلاصه آنچه را که بتوان تحت عنوان خلق و خوی یک جامعه طبقه بندی کرد، فرهنگ ذهنی می‌نامیم. این وجه از فرهنگ ما را از استنباط و دریافت یک فرهنگ از واقعیت، و تصورش از جهان، و مهمتر از همه تصورش از خود در یک جامعه آگاه می‌سازد. (پهلوان ۹۰) به عنوان مثال، بررسی و مطالعه فرهنگ در

1. Roy Sommer

دوره‌های گذشته‌ی تاریخی از طریق متن‌های قدیم امکان‌پذیر است.

### پ) بعد اجتماعی

بعد اجتماعی فرهنگ شیوه‌های عمل اجتماعی، آیین‌ها و شکل‌های ارتباطی، نهادهای اجتماعی یا به عبارت دیگر حاملان فرهنگ یا ناقلان فرهنگ را دربرمی‌گیرد. این بعد از فرهنگ، جذب و انتقال دانش و معرفت جمعی را از طریق گزینش و ذخیره‌سازی متن‌ها و همچنین برقراری ارتباط از طریق آنها ممکن و میسر می‌کند، مانند: نظام‌های آموزشی، علمی و هنری، گروه‌های نهادینه نشده، جنبش‌ها و فراگردهای اجتماعی و همچنین نظام سیاسی.

### ج. فرهنگ و تأثیرپذیری آن از جامعه

انسان موجودی اجتماعی است، اما به جز انسان برخی از حیوانات نیز از زندگی اجتماعی برخوردارند. تنها وجه تمایز انسان و حیوان از این حیث، رفتار اجتماعی اوست که شکل‌های متنوعی به خود می‌گیرد. از آنجایی که انسان برای ارضای غریزه‌ها و نیازهایش هیچ راه حل مشخص و ثابتی نمی‌شناسد و به علت اینکه رفتارش با طبیعت نامشخص است به ناچار، به نظر تنبروک<sup>۱</sup>، باید این نقصان را از طریق فرهنگ برطرف کند و به تعادل دست بیابد. پس می‌توان گفت انسان موجودی است فرهنگی نه طبیعی. (تنبروک ۱۵-۱۸)

«تنبروک» می‌گوید انسان موجودی است فرهنگی که می‌تواند واقعیت‌ها را با توجه به معناها بی‌فزاید. پس می‌توان گفت انسان - اگر کاری را انجام می‌دهد یا عملی را فروگذار می‌کند - بر اساس معناهای تنظیم شده‌اش رفتار می‌کند نه بر اساس معیارهای طبیعی و از پیش تعیین شده. با قبول این مطلب، انسان را به عنوان موجودی فرهنگی می‌پذیریم، به عبارتی دیگر هر آنچه که بر اثر عمل انسانی به واقعیت درمی‌آید، فرهنگی است: از دست ابزارهای ساده گرفته تا تکنیک پیشرفته، طبیعت‌پرورده و عمل اقتصادی، هنرهای زیبا و علوم، نهادها و جریان‌های اجتماعی شدن، بازی و ورزش. بنابراین جامعه نیز یک پدیده‌ی فرهنگی است که بر اثر عمل معنادار انسان به وجود می‌آید و متکی بر معنایی است. (همان)

1. Tennbruck

جامعه بر اساس فرهنگ شکل می‌گیرد و البته فرهنگ در جامعه به وقوع می‌پیوندد و سیر می‌کند. ازین رو قبل اشاعه، انتقال و واگذاری، درخور تغییر و تکثیر است. به همین اعتبار در ضمن می‌توان هر جامعه را یک فرهنگ دانست، زیرا هر جامعه‌ای فرهنگ خاص خود را شکل می‌دهد و می‌سازد. «تنبروک» بر این اساس فرهنگ را به دو چهره‌ی ژانوس<sup>۱</sup> تشبیه می‌کند: انسان، خالق (= آفریننده) و در همان حال مخلوق (= آفریده‌ی) فرهنگ است. (ژانوس به نقل از تنبروک ۱۶)

### چ. فرهنگ: دگرگون سازی برون و درون انسان

فرهنگ به معنای دگرگون ساختن برون است، یعنی انسان طبیعت دست نخورده را بیاراید و از آن منظرهای زیبا و دست ساخته درست کند؛ علاوه بر این، فرهنگ به معنای تغییر و تحول در دنیا و طبیعت درون خود انسان نیز هست: وی قادر است بر هیجان‌ها و شیفتگی‌هایش مسلط شود. این وجه از فرهنگ در حوزه‌ی کار یا سازماندهی انسانی طبیعت انسانی قرار می‌گیرد. (پهلوان ۹۹-۹۲)

### ح. فرهنگ همچون روش زندگی

تعریف دیگری از فرهنگ چنین می‌گوید: «فرهنگ شامل تمامی عادات یک جامعه‌ی متشکل از افراد سازمان‌یافته‌ای است که شیوه‌ی زندگی خاصی دارند». در ارتباط با مردم ابتدایی این خصلت‌ها نه فقط شامل زبان که دربرگیرنده‌ی نحوه‌ی تهیه‌ی غذا، آیین‌های ازدواج، باورهای مذهبی، تولید ظروف، تیر و کمان، شیوه‌های بافندگی و جز آن می‌شود. از نظر هر در، هر ملتی از آن حیث که دارای «زبانی» خاص است، دارای «فرهنگ» خاصی نیز هست. (لاجوردی ۱۲۹) اینک به تشریح و توضیح نوع رابطه‌ی میان زبان و فرهنگ پرداخته و عقاید گوناگون دانشمندان را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

### زبان و فرهنگ

ویژگی اصلی جامعه انسانی در این خلاصه شده است که آدمی علوم، توانمندی‌ها، مهارت و تولیدات کاری را انباشته و آنچه را اندوخته است از طریق نسل‌های پیشین

۱. ژانوس: خدای دروازه‌ها و درب‌ها در رم باستان و خدای آغازها و پایان‌ها که با دو چهره یا دو سر به تصویر کشیده می‌شود که از این دو سر، یکی به رو به رو و دیگری به پشت سر نگاه می‌کند، کنایه از پدیده‌ی دو وجهی و دوجنبیتی.

و تجارب آنان به آیندگان انتقال می‌دهد. ازین رو قرآن کریم در آیاتی انسان را به تجربه‌اندوزی از پیشینیان و شناخت سرگذشت آنان تشویق می‌نماید؛ قرآن کریم می‌فرماید: «یرید الله لیبین لکم و یهدیکم سنن الذین من قبلکم و یتوب علیکم و الله علیم حکیم. خدا می‌خواهد راه سعادت را برای شما بیان کند و شما را به آداب و به اخلاق ستوده آنان که پیش از شما بودند (یعنی پیغمبران و نیکان امم سابقه) رهبر گردد و بر شما لطف و کرم ببخشد. و خدا به احوال خلق دانا و به حقایق امور آگاه است.» (سوره نساء، آیه ۲۶)

زبان بر پایه‌ی فرهنگ قرار دارد. زبان سیستم نشانه‌ای جهانی است، زیرا همه نشانه‌ها از جمله نشانه‌های خود زبان به کمک واژگان تعیین می‌شود. پس از زبان، سیستم‌های نشانه‌ای زیر بر پایه‌ی فرهنگ قرار می‌گیرند که بدون آنها جامعه‌ی بشری دایر نخواهد بود: ۱) سیستم‌های کلی نشانه‌ای-ابزار آلات حساب، آیین و مراسم، بازی‌ها، ۲) پیشگویی (تفال)، علامات، نشانه‌ها و تابلوها، ۳) موسیقی، حرکات موزون، نقاشی‌ها و زیورآلات، ۴) لوازم آشپزخانه و ظروف، پوشاک، معماری، ۵) قوانین، سمت‌گیری‌ها، فرامین و دستورات.

از نظر جورج یول بسیاری از عواملی که باعث به وجود آمدن گونه‌های زبانی می‌شود، بر حسب تفاوت‌های فرهنگی مورد بحث قرار می‌گیرد. به عنوان مثال طرح مشخصه‌های زبانی به عنوان جنبه‌هایی از «فرهنگ طبقه‌ی کارگر» یا «فرهنگ سیاه‌پوستان» کاملاً امری طبیعی است. (یول ۲۸۷) این دیدگاه را بیشتر انسان‌شناسانی باور دارند که زبان در نظر آنان عنوان عنصری در میان عنصرهای دیگری در حیطه‌ی تعریف فرهنگ و به عنوان دانشی به شمار می‌رود که «به طور اجتماعی کسب می‌شود». فرض بر این است که انتقال فرهنگی در فراگیری زبان‌ها مؤثر و دخیل است. مثلاً انسان ویژگی‌های ظاهری چون چشمان آبی یا موهای تیره را از والدین یا اجداد خود به ارث می‌برد ولی زبان پدیده‌ای نیست که موروثی باشد، بلکه در یک فرهنگ و نیز به وسیله‌ی گویشوران کسب می‌شود. آنچه واضح است این است که وجود گونه‌های زبانی تا حد زیادی به وجود فرهنگ‌ها وابسته است. قبایل گوناگون دارای زبان‌های مختلف و البته دیدگاه‌های مختلفی نسبت به جهان هستند که در زبان‌های آنها انعکاس یافته است و این یعنی زبان بازتابنده فرهنگ است.



## رابطه‌ی متقابل زبان و فرهنگ

بیش از یک سده است که مسئله‌ی رابطه‌ی متقابل زبان و فرهنگ اذهان بسیاری از دانشمندان را به خود مشغول داشته است. برخی می‌پندارند که رابطه زبان نسبت به فرهنگ، رابطه‌ی جزء نسبت به کل است و عده‌ای دیگر بر این عقیده استوارند که زبان تنها شکل بیان فرهنگ است. دسته‌ی سوم معتقدند که زبان نه یک شکل و نه یک عنصر از فرهنگ است. به عنوان مثال به سخنان دو دانشمند نامی، ادوارد ساپیر<sup>۱</sup> و نیکیتا ایلیچ تالستوی اشاره می‌کنیم که یکی بنیانگذار مکتب زبان‌شناسی متکی بر نژادشناسی در ایالات متحده و دیگری در روسیه به شمار می‌روند. از نظر ادوارد ساپیر، بیان و تعریف فرهنگ به مانند مقوله‌ایست که جامعه مورد نظر به‌کار می‌بندد و می‌اندیشد و زبان همان چگونه اندیشیدن جامعه است. (ساپیر ۱۹۳، ن. ای. تولستوی<sup>۲</sup> می‌گوید: «روابط میان زبان و فرهنگ را می‌توان چون روابط کل و جزء در نظر گرفت. زبان را می‌توان به عنوان عنصر تشکیل دهنده‌ی فرهنگ و یا ابزار فرهنگ درک نمود، اما در عین حال زبان به کلی در رابطه با فرهنگ ماهیتی مستقل دارد و می‌توان آن را جدای از زبان بررسی نمود...» و یا نیز زبان را در مقایسه با فرهنگ به عنوان یک پدیده‌ی متعادل، مترادف و متساوی‌الحقوق، تجزیه و تحلیل می‌کنند. (تولستوی ۱۶) یادآوری می‌کنیم که اگر سال‌های هفتاد قرن بیستم انقلاب معناشناسی و سال‌های هشتاد شکوفایی راهکرد ارتباطی نسبت به زبان و پایان قرن بیستم رونق زبان‌شناسی معرفتی و متکی بر شناخت بوده است، آغاز قرن حاضر به میزان قابل ملاحظه‌ای مرز بین آنها را گسترش داده است. در اینجا دگرگونی‌هایی مدنظر است که در زبان معاصر از طریق تغییر نمونه‌های فرهنگی دعوت به زندگی را سرلوحه خود قرار داده است، یعنی از راه جنبش‌های اجتماعی-سیاسی در کشورها و دیگر مؤلفه‌های برون‌ی و فرازبانی که اغلب نقش تعیین‌کننده‌ی در تغییرات زبانی دارند. بافت‌های زبانی جدید نیز به نوبه‌ی خود، فرهنگ‌های جدید را در جامعه به وجود می‌آورند. نقطه‌نظر چند تن از دانشمندان را در این باره به بحث می‌گذاریم.

و. گومبولت در عصر خود، تلاش کرد تا مسئله‌ی رابطه‌ی دو طرفه‌ی زبان و فرهنگ را حل و فصل کند و عقایدی را مطرح می‌کرد که مبنی بر آن فرهنگ مادی و روحی در زبان تجسم می‌یافت. در اینجا شایسته است بر ماهیت دوجانبه‌ی زبان و فرهنگ تأکید

1. Э. С. Сепир

2. Н. И. Толстой

ورزیم. زبان نقش ارزنده‌ای در طرح بین‌المللی کردن فرهنگ و جهانی کردن روابط بین فرهنگی ایفا می‌کند. تماس و برخورد فرهنگ‌های مختلف در زبان، در قالب وام‌گیری و اقتباس لغات بازتاب می‌یابد. (بازاروا ۷۲) به گفته‌ی ل.س. لیخاچوف،<sup>۱</sup> زبان به منزله‌ی تمرکز فرهنگ ملت است، فرهنگی که در گروه‌های مختلفی از اجتماع فرهنگی زبان تجسم یافته است. (لیخاچوف ۲۸)

علاوه بر این زبان جهان کاملی است که قادر است با واژگان و معانی خود، فرهنگ را با تمام مرزها و جامعه را با تمام پیچیدگی‌هایش در خود احاطه کند. ازین رو ن. سملزر<sup>۲</sup> جامعه‌شناس آمریکایی در حوزه‌ی جامعه‌شناسی فرهنگ می‌گوید: «عناصر فرهنگ می‌تواند به‌طور کامل در زبان بیان شود». (سملزر ۵۳) سملزر با بررسی زبان به عنوان یک مؤلفه‌ی اجتماعی - فرهنگی که به شکل‌گیری و سازماندهی تجربه انسان‌ها می‌انجامد، می‌گوید: زبان مانند هر فرهنگی به‌کلی تنها معانی عام را تهیه و تدوین می‌کند. ارتباط جمعی تنها در صورت وجود مفاهیمی امکان‌پذیر است که شرکت‌کنندگان یک رابطه آنها را به‌کار می‌گیرند و درک می‌کنند. (همان) این معانی عامه فهم تنها در مرز یک زبان وجود دارد. در اینجا به معنای فلسفی - جامعه‌شناختی کلمه، تنها یکی از وظایف مهم زبان ترسیم می‌شود، یعنی: همانندسازی افراد در چارچوب یک گروه اجتماعی خاص و یک اشتراک نژادی. «از یک سو امکان برقراری ارتباط، اتحاد و استحکام اعضای یک گروه جامعه را سبب می‌شود و زبان مشترک انسان‌ها را به هم پیوند می‌دهد و از سوی دیگر زبان مشترک افرادی را که به این زبان تکلم نمی‌کنند، متمایز می‌کند». (همان ۴۸)

به نظر ل.و. بازاروا، فرهنگ و رای‌فعالیت‌های انسان و اشتراکات فرهنگی، وجود خارجی ندارد (بازاروا ۷۳)، این بدان معناست که فرهنگ دنیای فعالیت‌های انسان و دگرگونی‌های طبیعت توسط وی و مطابق با قوانین جامعه است. در این رابطه م. هایدگر<sup>۳</sup> تأکید می‌کند: فعالیت‌های انسان مانند فرهنگ درک و تنظیم می‌شود. امروزه فرهنگ به لحاظ ماهوی ابتدا خود را پرورش می‌دهد و بدین ترتیب به سیاست فرهنگی تبدیل می‌شود. (هایدگر ۹۳) به عقیده‌ی و.ای. کاراسیک<sup>۴</sup>، واقعیت اجتماعی زبان پیش از هر چیز در ادراک زبانی به شکل جمعی و فردی نهفته است. به همین نسبت نیز اجتماع زبانی از یک سو و فرد از سوی دیگر حاملان فرهنگ در زبان محسوب میشوند. (کاراسیک ۸)

1. Д.С. Лихачев

2. Н. Смелзер

3. М. Хайдеггер

3.В.И. Карасик

چنانچه زبان را به عنوان عنصری از فرهنگ فرض کنیم که نظامی هدفمند را طراحی کرده و می‌سازد، این نظام را می‌توان به مانند یک نظام سمیوتیک (نمادین) تفسیر کرد. گرچه زبان و فرهنگ دو نظام نمادین مختلف هستند، اما برخی ویژگی‌های مشترک دارند. به عنوان مثال می‌توان به اشکالی از ادراک اشاره کرد که بازتابنده‌ی جهان بینی انسان است. زبان و فرهنگ با یکدیگر گفتگو می‌کنند. هم فرهنگ و هم زبان استانده بوده و دارای اهمیت تاریخی هستند، فاعل آنها همیشه فرد یا جامعه، فردیت یا اجتماع است. رابطه‌ی آشکار زبان و فرهنگ اگرچه ساده است، ولی با یک راه حل ساده روشن نمی‌شود. تمامی تلاش‌ها و نظریات در زبان‌شناسی معاصر و فرهنگ‌شناسی را می‌توان به دو نظریه نسبت داد: ۱) نفی رابطه‌ی بین زبان و فرهنگ ۲) تأیید رابطه‌ی بین زبان و فرهنگ. اما تصویری نیز وجود دارند که با فرضیه‌ی استقلال زبان و فرهنگ در ارتباط و در علم زبان‌شناسی و فلسفه نادر و گاهی نیز متناقضند. برخی محققان بر این باورند که زبان و فرهنگ به لحاظ محتوا و عملکرد پدیده‌هایی متفاوت هستند: اگر فرهنگ، دستاورد بشریت است، زبان را نمی‌توان چنین انگاشت. پژوهندگانی که حامی این تفکرند، ازین قیاس منطقی بهره می‌گیرند که زبان نظامی ماندگار است که تنها به کمک قوانین خاص خود هدایت می‌شود، قوانینی که مستقل از شرایط اجتماعی، فرهنگی بوده و نظام زبان در آنها دارای عملکرد خاص خود است. (سوسور ۶۶) به‌هرحال، امروزه بیشتر دانشمندان در حوزه‌ی زبان‌شناسی و فلسفه از فرضیه‌ی ارتباط متقابل زبان و فرهنگ پیروی می‌کنند. تلاش برای اثبات این فرضیه به خصوص در آثار فون گو مبلت مشاهده می‌شود. وی ایده‌های را پیرامون ماهیت ملی فرهنگ تبیین نمود که در زبان به واسطه‌ی یک جهان بینی خاص انعکاس می‌یابد. زبان و فرهنگ که نسبتاً پدیده‌هایی مستقل هستند، از طریق مفاهیم نشانه‌های زبانی به یکدیگر مرتبط می‌شوند که یگانگی هستی‌شناختی زبان و فرهنگ را تضمین و حفظ می‌کند. علاوه بر این، رابطه‌ی متقابل زبان و فرهنگ را بایستی با احتیاط بیشتری مورد بررسی قرار داد و در نظر داشت که این دو، نظام‌های نشانه‌ای متفاوتی هستند. بنابراین دارای ویژگی‌های گوناگون و البته مشترکی می‌باشند. زبان و فرهنگ در این موارد با یکدیگر متفاوتند: ۱. مخاطب زبان به عنوان یک پدیده، توده مردم هستند، بر خلاف فرهنگ که در آن نخبه‌گرایی ارزش قلمداد می‌شود؛ ۲. اگرچه فرهنگ به مانند زبان، یک نظام نشانه‌ای به شمار می‌رود، اما قادر نیست خود را سامان و سازمان دهد.

و.ا. ماسلوا<sup>۱</sup> ویژگی‌های مشترک زبان و فرهنگ را که در عقیده رایج در فرهنگ‌شناسی زبان مرسوم است بدین شکل بر می‌شمارد: ۱. فرهنگ همچون زبان، اشکالی از درک و آگاهی است که جهان‌بینی انسان را بازمی‌تاباند؛ ۲. فرهنگ و زبان با یکدیگر تعامل دارند؛ ۳. موضوع مطالعه در فرهنگ و زبان فرد و جامعه، شخصیت و اجتماع است. (ماسلوا ۲۰۸) بدین ترتیب، زبان و فرهنگ در فرآیندهای: برقراری ارتباط، آنتوژنی (شکل‌گیری توانمندی‌های زبانی)، فیلوژنی (شکل‌گیری انسان اجتماعی) با یکدیگر رابطه متقابل دارند.

ی. آ. کوکاروا<sup>۲</sup> با تشریح ویژگی‌های بارز رابطه‌ی متقابل زبان و فرهنگ، تعیین و توضیح سطح رابطه دوجانبه‌ی میان آنها پرداخته است؛ وی این سؤال را مطرح می‌کند: «فرهنگ تا چه سطحی تعیین‌کننده‌ی زبان است و بر آن تأثیر می‌گذارد و مرز تأثیر زبان بر فرهنگ تا کجاست؟» (کوکاروا ۲۳۷-۲۳۳) شمار بسیاری از محققان در حوزه‌ی زبان‌شناسی و فرهنگ‌شناسی زبان بر این باورند که تأثیر فرهنگ بر زبان یک حقیقت آشکار محسوب می‌گردد. زبان‌ها تفاوت‌های فاحشی با یکدیگر دارند و این تفاوت‌های زبانی در سنت‌ها و آداب رفتاری فرهنگ‌هایی یافت می‌شود که زبان‌های مذکور در آنها گسترش و توسعه می‌یابند. برخی از واژگان و اصطلاحات را عملاً نمی‌توان ترجمه نمود. این واژگان اصطلاحاً بدون معادل هستند، یعنی بیان‌پدیده‌های خاص فرهنگ محلی می‌باشند. به عنوان مثال: زبان اسکیموها به مراتب واژگان بیشتری نسبت به انگلیسی برای توصیف برف دارد.

همچنین تأثیر فرهنگ بر زبان در اصالت فرآیند ارتباط در فرهنگ‌های گوناگون نهفته است. این تأثیر در گرو برخی از ویژگی‌های واژگان و دستور زبان و نیز ساختارهای معیار ادبی است. عنصر تشکیل‌دهنده‌ی مهم رفتار مورد انتظار در یک فرد گفتار وی می‌باشد: «رفتار مردم گوناگون، در موقعیت‌های یک بعدی (مانند گفتگوی شوهر با زن، پدر با پسر، رئیس با مرئوس و ...) با سطوح متفاوتی از سبک‌شکل می‌گیرد». (تیماشوا ۷۲)

در رویکردی که نمایندگان آن دانشمندان آمریکایی، اساپیر و . ب. ورف<sup>۳</sup> - خالقان فرضیه نسبییت زبان‌شناسی - هستند، بر نقش فعالانه زبان در فرآیند تفکر و تأثیر آن بر فرهنگ تأکید می‌گردد. ایشان، رابطه‌ی علی بین زبان و فرهنگ را پذیرفته و نقش

1. B.A. Маслова

2. E.A. Кокарева

3. Б.Л. Уорф

اصلی و تعیین کننده را در این رابطه به زبان نسبت می‌دهند و آن را راهکاری جهت درک واقعیات اجتماعی می‌دانند. از نظر ساپیر و ورف، فرهنگ و زبان با یکدیگر همزیستی دارند: زبان در فرهنگ رشد پیدا می‌کند، آن را بیان و ابراز می‌کند. جهان واقعیاتی که انسان در آن می‌زید، قطعاً بر پایه‌ی قوانین زبانی جامعه‌ای خاص ساخته شده است. طبق این فرضیه، افراد جهان را با تفسیر و ترجمه‌ی زبان مادری خود درک می‌کنند. به گفته دوسوسور: «ما پدیده‌های گوناگون را عمدتاً به این دلیل می‌بینیم، می‌شنویم و درک می‌کنیم که قواعد و قوانین زبانی جامعه مان آن شکل بیان و ابراز را در نظر می‌گیرد.» (ساپیر ۲۶۱) عقایدی از این دست - تحت عنوان فرضیه نسبیت زبان‌شناسی - همواره بحث‌های فراوانی را در شاخه از علم در پی داشته است.

اما با انتقاد از نظریات گومبولتی‌ها، زبان‌شناسان غربی و روس در کل منکر این حقیقت نمی‌شوند که زبان در واقع اثر بسزایی بر تفکر و فعالیت آگاهانه‌ی انسان می‌گذارد، چرا که اندیشه‌ی عام و ادراک تنها بر پایه‌ی زبان امکان پذیر است و نتایج فعالیت آگاهانه‌ی نسل‌های پیشین در زبان ثبت می‌شود و نیز زبان ابزاری برای تأثیر عاطفی به شمار می‌رود (کانتلسون<sup>۱</sup> ۱۱۱)، به نظر گومبالت، زبان «عضوی از زندگی درونی است، بلکه خود زندگی است که در فرآیند خودآگاهی و ابراز درون در ارتباط است و هرچقدر این روح ملی بر زبان تأثیرگذار باشد، پیشرفت زبان قانونمندتر و غنیتر خواهد بود.» (زوگینتسف<sup>۲</sup> ۶۹) به عبارت دیگر، زبان که همانا زمینه‌ی زندگی و حیات انسان است، بدون انسان معنا ندارد. این مسئله توسط ا. ساپیر و ب. ورف که فرضیه نسبیت زبان‌شناسی را مطرح کرده‌اند نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. فرضیه مزبور بر این مهم استوار است که انسان‌ها جهان واقعی را به گونه‌ی متفاوتی می‌بینند که از منشور زبان آنها می‌گذرد.

به نظر ب. ورف زبان نه ابزار بیان و نه بسته‌بندی افکار است، بلکه بیشتر یک شکل است که سیمای افکار ما را مشخص و روش دیدگاه ما و درک جهان پیرامون را تعیین می‌کند. از نظر ویما جهان را در جهتی تجزیه و مقولات و تیپ‌های گوناگون را در جهان پدیده‌ها طبقه‌بندی می‌کنیم که با زبان مادری ما همخوانی دارد. زیرا ما در قراردادی شرکت کرده‌ایم که این نظم و ترتیب‌دهی را در دستور کار خود لحاظ کرده است. قرارداد مزبور برای یک مجموعه‌ی زبانی خاص اعتبار دارد که در نظامی از مدل‌های

زبانی ما تثبیت شده است» (ورف ۱۷۴) این فرضیه در آثار ل. ویسگربر<sup>۱</sup> و در عقیده زبانی وی نیز بررسی شده است. عقیده‌ی زبانی ویسگربر عبارت از «جهان میانی» است که بین واقعیات مادی و ادراک قرار دارد. وی تأکید می‌کند: «زبان در تمام عرصه‌های زندگی معنوی به مانند یک نیروی خلاق عمل می‌کند» (بازاروا ۷۲-۷۶) اما شایان ذکر است که دانشمندی چونب. آ. سربرنیکوف<sup>۲</sup> به شدت فرضیه‌ی نسبیت زبان‌شناسی را نقد کرده است. وی موضع خود را نسبت به این فرضیه اینچنین بیان می‌کند:

(۱) منبع و سرچشمه‌ی مفاهیم، اشیاء و پدیده‌های پیرامون هستند. هر زبان در اصول پیدایش خود، نتیجه بازتاب جهان اطراف توسط انسان است و نه نیروی مستقل و قائم بذاتی که جهان را آفریده است.

(۲) زبان سازگاری بسیاری با ویژگی‌های تشکیلات فیزیولوژیکی انسان دارد. اما این ویژگی‌ها حاصل سازگاری بلندمدت ارگانیسم زنده با جهان اطراف می باشد.

(۳) تقسیم نابرابر زنجیره‌ی فرازبانی در دوره‌ی اسم‌گذاری ابتدایی رخ می‌دهد و علت آن در تنوع ارتباطات و تفاوت‌های مواد زبانی نهفته است که از قرن‌ها پیش حفظ و نگهداری می‌شده است. (همان)

بدین ترتیب دانشمندان معاصر برداشت متفاوتی از فرضیه نسبیت زبان‌شناسی دارند. در ضمن همه‌ی پژوهشگرانی که به طور جدی به مسئله‌ی رابطه‌ی متقابل زبان و فرهنگ و تفکر می‌پردازند نیز با این مقوله دست و پنجه نرم می‌کنند. زیرا به کمک همین فرضیه قادریم حقایق زبانی را تفهیم نماییم که از طرق دیگر مشکل بتوان توضیح داد. مثلاً ب. برنشتاین<sup>۳</sup> یکی از پایه‌گذاران زبان‌شناسی جامعه‌شناختی به ویژه بر آن جنبه از تحقیقات ورف تأکید می‌ورزد که تأثیر انتخاب فرهنگ را (که از راه روابط اجتماعی میسر می‌شود) بر ایجاد اشکال معینی از دستور زبان و همچنین اهمیت معنایی-ادراکی آنها کشف و بررسی نموده است. (برنشتاین ۱۳) م. کوئول<sup>۴</sup> تأکید می‌کند که ایده‌های این فرضیه در این حوزه‌ی نوپا و پر رونق پژوهشی به حیات خود ادامه می‌دهند. موضوع بررسی این فرضیه از این قرار است که «چطور انسان از زبان برای ارتباط اجتماعی و نیز به عنوان ابزار اندیشه بهره می‌برد؟» (کوئول ۸۰) نوبل و دیویدسون<sup>۵</sup> معتقدند که:

1. Й. Л. Вейсгербер

۲. Б. А. Серебренников

3. B. Bernetein

4. М. Коул

5. W. Noble and I. Davidson

زبان محصول اکتشافات رفتاری است تا محصول رویدادهای زیست شناختی. (نوبل و دیویدسون ۲۱۴) ایشان زبان را اختراعی فرهنگی می دانند. مالینوفسکی به نقل از هلیدی<sup>۱</sup>، می نویسد: "زبان و ساختار آن بازتابی از مقوله های واقعی اند که از طرز برخوردهای عملی به دست می آیند." (هلیدی ۳۴۴)

سوسور اما بر آن است که رابطه‌ی بین نشانه‌های زبان و معانی آنها رابطه‌ای ثابت و ابدی نیست، بلکه دارای چینی‌اشی اختیاری<sup>۲</sup> است که در خلال قراردادهای فرهنگی خلق می‌شوند، یعنی معنا به دلیل وجود مرجع یا ابژه‌ای واقعی و ذاتی به وجود نمی‌آید بلکه در اثر تفاوت نشانه‌ها از یکدیگر تولید می‌شود. (بارکر ۱۶۵)

رولان بارت<sup>۳</sup> به جای پذیرش معنای ثابت صریح برای نشانه‌ها، به چندمعنایی بودن نشانه‌ها معتقد است. وی معتقد است که نشانه‌ها حامل معانی بالقوه بسیاری هستند، در نتیجه تفسیر متون نیازمند درگیری فعالانه خوانندگان و قابلیت‌های فرهنگی آنان برای ارائه به ایماژ متنی است. وی در اینباره می نویسد: "متن حاوی پیامی از سوی خداوند یا نویسنده نیست بلکه فضایی چندبعدی است.... بافتی از نقل قول‌های مختلف است که هریک از آن‌ها از کانون‌های بی شمار فرهنگ مشتق شده اند." (بارت ۱۴۶)

از نظر دریدا اما، معنا با ایفای نقش دال‌ها ساخته می‌شود و نه از راه ارجاع به جهانی عینی و مستقل، به همین دلیل معنا هرگز نمی‌تواند ثابت بماند. (ویدون<sup>۴</sup> و همکاران ۱۹۹) ویتگنشتاین نیز معتقد است زبان ابزاری است که انسان برای هماهنگ کردن کنش‌هایش در بستر روابط اجتماعی به کار می‌گیرد. زبان، آن طوری که ویتگنشتاین بدان اشاره می‌کند "برخاسته از خرد" نیست بلکه به معنای آموختن "رفتار جدید" است. (بارکر ۲۰۸) صاحب نظر دیگر در این حوزه رورتی است. از نظر رورتی موجود انسانی اصوات و نشانه‌هایی را - که ما آنها را زبان می‌نامیم - به کار می‌گیرد تا به کنش‌های همیارانه پردازد و خود را با محیط انطباق دهد و در این جا رورتی مانند ویتگنشتاین زبان را ابزار می‌داند. (همان ۲۱۰)

ریساگر بر این باور است که زبان فرهنگ است و فرهنگ زبان و آن دو از هم جدایی ناپذیر بوده و نماد یکدیگرند. (ریساگر ۱۰) همچنین از نظر آرمسترانگ زبان وسیله‌ای است برای انعکاس مفاهیم فرهنگی و مفاهیم فرهنگ-وابسته نیز در اجزاء و عناصر

1. M. A. K. Halliday

2. Arbitrary

3. Roland Barthes

4. Weedon

زبانی رمزگذاری می شوند. (آرمسترانگ ۲۱)

### جدایی ناپذیری

ملاحظات بعدی پیرامون رابطه‌ی متقابل زبان و فرهنگ، ما را به این نتیجه رهنمون می‌سازد که زبان را نمی‌توان از فرهنگ جدا کرد و این دو جزء از یکدیگر جدایی ناپذیر هستند. هر زبانی در بافت فرهنگی خاصی شکل می‌گیرد و هر فرهنگی نیز در مرکز خود زبانی طبیعی را در بر گرفته است. (لوتمان و اوسپنسکی ۴۴) اولاً: زبان جزئی از فرهنگ است که ما از اجداد خود به میراث می‌بریم و ثانیاً: زبان ابزار اصلی است که به کمک آن فرهنگ را می‌آموزیم و می‌شناسیم؛ ثالثاً: بهترین پدیده‌های که دارای نظم و سیاق فرهنگی است، زبان می‌باشد. این اندیشه در سخنان س. گ. تر-میناسوا<sup>۱</sup> نیز متبلور شده است: «زبان آینه‌ی فرهنگ است. در آن نه تنها جهان واقعی بلکه خودآگاهی اجتماعی مردم، طرز فکر، شخصیت ملی، سیمای زندگی، سنت‌ها، آداب و رسوم، اصول اخلاقی، نظام ارزش‌ها و جهان‌بینی انعکاس می‌یابد.» (ترمیناسوا ۲۶۲) به همین دلیل فهم ادراکی فرهنگ ممکن است تنها به کمک زبان طبیعی به دست آید. زبان بخشی از ترکیب فرهنگ و ابزار آن است، واقعیت روح و سیمای فرهنگ است. زبان بی‌هیچ لفافه‌ای و ویژگی‌های خاص طرز فکر ملی را بیان می‌کند و مکانیسمی است که عرصه‌ی شناخت را در برابر انسان می‌گشاید. به گفته‌ی ک. لوی-استروس، زبان به طور هم‌زمان محصول فرهنگ، جزء ترکیبی و مهم آن و شرط وجود فرهنگ است. بدین ترتیب، فرهنگ در پوسته و غلاف زبان زنده است و رشد می‌کند. (بازاروا ۷۲-۷۶) اگر پیشتر، فرهنگ‌ها مادی و وابسته به اشیاء بوده‌اند، انواع امروزی آنها روز به روز گویاتر و شفاه‌تر می‌شوند. زبان در خدمت فرهنگ است اما آن را تعیین نمی‌کند، بلکه می‌تواند به مانند سراب کلامی واقعیات را دگرگون کرده و خیال‌های شفاهی و زبانی را پدید آورد. به کمک زبان انسان پیرامون فرهنگ اطلاعاتی کسب می‌کند. بی‌خود نیست که م. هایدگر زبان را «خانه‌ی زندگی» می‌نامد و اذعان می‌کند که «انسان در زبان منزل گزیده است.» (هایدگر ۱۹۲)

اما نکته‌ی مهمی که صحیح‌تر به نظر می‌رسد این است که زبان و فرهنگ با یکدیگر یک اتحاد منطقی، وابستگی و رابطه متقابل دارند و در عین حال هستی و وجودشان منوط به نظام‌های نشانه‌ای مستقل است. زبان جزء لاینفک فرهنگ است. از سوی دیگر،

1. С. Г. Тер-Минасова



فرهنگ در زبان گنجانیده شده است؛ زیرا این فرهنگ است که در متن طرح و شکل می‌یابد. بیشتر زبان‌شناسان معاصر بر این عقیده اتفاق نظر دارند و آن را کلید و راه حلی در نظریه‌ی فرهنگ‌شناسی زبان می‌شمارند. در این نظریه، زبان به‌عنوان شکل جامعی از ادراک اولیه‌ی جهان مطرح می‌شود: جزئی از فرهنگ که به‌عنوان میراثی از پیشینیان به انسان رسیده است، ابزاری که به کمک آن فرهنگ شناخته می‌شود، و مترجم و بیانگر و محافظ اطلاعات فرهنگی و علوم پیرامون جهان است. در ضمن، زبان نه تنها آنچه را که در فرهنگ است توضیح داده، بیان می‌کند و بازمی‌تاباند (نقش غیرفعال زبان)، بلکه فرهنگ را شکل می‌دهد (نقش فعال زبان). فرهنگ نیز از نظر فرهنگ‌شناسی زبان بیش از هر چیز به‌عنوان نگهدارنده و محافظ تجارب بی‌انتهای ملل تلقی می‌شود، تجاربی که از نسل‌های گذشته به میراث رسیده است. اما فرهنگ را نمی‌توان به لحاظ تکوینی به میراث برد، چرا که برای انتقال آن به آیندگان، نیاز به یک راهنما و رهبری است که زبان نقش آن را ایفا می‌کند. به‌عنوان یک پدیده وجود زبان بدون فرهنگ ناممکن است همانطور که وجود و حیات فرهنگ بدون زبان در تصور نمی‌گنجد.

## نتیجه‌گیری

با مرور نظریات مطرح شده در حیطه‌ی نسبیت زبان‌شناختی، این مهم حاصل گشت که دید مردم و درکشان از جهان را بطور کامل یا تا حدودی، ساختار زبان مادری‌شان تعیین می‌کند. در واقع زبان بخشی از فرهنگ و فرهنگ بخشی از زبان است و این دو بگونه‌ای درهم تنیده‌اند که نمی‌توان آن‌ها را از یکدیگر جدا کرد. اما اساساً تضاد و دوگانگی فرض شده بین زبان و فرهنگ تقسیمی غیرضروری است. چراکه زبان و فرهنگ رابطه‌ی متقابلی با یکدیگر دارند. از یک سو زبان ابزار اصلی فرهنگ و شرط وجود فرهنگ است، از سویی دیگر جزئی از فرهنگ و محصول فرهنگ. زبان واسطه‌ی ممتازی است که معانی فرهنگی را شکل می‌دهد و از طریق آن ارتباط می‌یابد. یعنی زبان هم ابزار و هم واسطه است که به دانش ما از خویشتن و جهان اجتماعی شکل می‌دهد. باید توجه داشت که زبان واسطه‌ای خنثی نیست که موجب شکل‌گیری و انتقال ارزش‌ها، معانی و اشکال دانش شود و بطور مستقل ورای مرزهایش حیات داشته باشد، بلکه زبان خود از همان ارزش‌ها، معانی و دانش‌ها تشکیل شده است و متقابلاً ارزش‌ها و معانی مذکور نیز تنها در پوشه و غلاف زبان است که حیات داشته و نمو می‌یابند. در واقع، معنا از طریق رابطه‌ی یک دال با دال دیگر تولید می‌شود، نه از طریق موجودیتی ثابت در جهانی مستقل و عینی. بنابراین فرهنگ را می‌توان چون راهنمای قاعده‌مند معنا در نظر گرفت. این راهنما را گفتمان‌های متقاطع‌ی برمی‌سازد که ابژه‌ها و عملکردها از طریق آن معنا پیدا می‌کند. یعنی فرهنگ تصویر فوری بازی عملکردهای زبانی است در زمان و مکانی مشخص. زبان نه‌تنها آنچه را که در فرهنگ است نام می‌برد و بیانگر و شکل‌دهنده‌ی فرهنگ است، بلکه خود نیز در فرهنگ رشد می‌کند و به یمن آن توالی فرهنگ بشر تحقق یافته و تجارب پیشینیان اندوخته و فراگرفته می‌شود. زبان به انسان، رفتار، شیوه‌ی زندگی، جهان‌بینی، طرز تفکر، شخصیت اجتماعی و ایدئولوژی وی ماهیت و معنا می‌بخشد. انسان‌ها با ابزار زبان، توصیف‌های متنوعی از جهان می‌سازند و بهترین توصیف‌شان را بکار می‌برند که شایسته مقصودی خاص باشد. بنابراین ما با تنوعی از زبان‌ها مواجهیم، چرا که مقاصد مختلفی در سر داریم. به عبارتی دیگر، زبان به ابژه‌های مادی و عملکردهای اجتماعی معنا می‌بخشد و آن‌ها را در معرض دید قرار می‌دهد. بدین سبب ابژه‌های مادی و عملکردهای اجتماعی از طریق گفتمان‌ها شکل می‌گیرند. گفتمان ابزاری است که پیکره‌های مادی را در معرض دید قرار داده و برایمان

قابل درک می‌کند. در نتیجه گفتمان و مادیت جدایی ناپذیرند و اساساً تضاد و دوگانگی فرض شده بین زبان و فرهنگ تقسیمی غیرضروری است.

استعاره‌ی ابزار بودگی زبان در برابر فرهنگ حاکی از این ایده است که ما کارهایی را با زبان انجام می‌دهیم؛ این بدان معنا نیست که بگوییم زبان به‌عنوان سوژه‌ای از پیش موجود، قبل از فرهنگ وجود داشته است. غرض از "ابزار" در متن حاضر "بکارگیری" است؛ که بکارگیری هم تنها از طریق فرهنگ‌پذیری و عادت به عملکردهای اجتماعی و توجیهات مرتبط با آن کسب می‌شود.

بررسی تعاریف زبان و فرهنگ گویای رابطه‌ی نزدیک و جدایی‌ناپذیر این دو مفهوم و در واقع هم‌پوشانی زبان و فرهنگ است. این واقعیت در آموزش زبان نیز خودنمایی می‌کند. به‌گونه‌ای که پرورش زبان‌آموزانی توانا که قادر به مکالمه صحیح در جامعه‌ی زبانی هدف باشند ممکن نخواهد بود مگر در سایه‌ی آموزش همزمان زبان و فرهنگ هدف. به عقیده نویسندگان مقاله‌ی پیش رو، چگونگی آموزش فرهنگ خود مقوله‌ی ای است که نیاز به پژوهش‌های نظری و می‌دانی فراوانی دارد و نمی‌توان انتظار داشت که آموزش فرهنگ بطور خودکار در کنار آموزش زبان رخ دهد. مسلم است که طراحان مطالب آموزشی می‌توانند، با افزودن نکات فرهنگی بیشتر در زمینه ترجمه و معادل‌یابی نیز بایستی هم ارزش زبانی و هم ارزش فرهنگی در نظر گرفته شود. چراکه لازمه‌ی ترجمه‌ی صحیح یادگیری فرهنگ افرادی است که با آن زبان صحبت می‌کنند.

## منابع

- اسمیت، فیلیپ (۱۳۸۳)، درآمدی بر نظریه ی فرهنگی (چاپ سوم)، ترجمه ی حسن پویان، تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی.
- انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن (چاپ اول)، تهران: سخن.
- انجو شیرازی، میرجلال الدین حسینابن فخرالدین (۱۳۵۱)، فرهنگ جهانگیری (چاپ اول)، مشهد: چاپخانه ی دانشگاه مشهد.
- بارکر، کریس (۱۳۹۱)، مطالعات فرهنگی (نظریه و عملکرد)، ترجمه ی فرجی، مهدی و حمیدی، نفیسه، تهران: پژوهشکده ی مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- پهلوان، چنگیز (۱۳۸۸)، فرهنگ و تمدن (چاپ اول)، تهران: نشر نی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغتنامه دهخدا (چاپ دوم)، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- روح الامینی، محمود (۱۳۸۸)، زمینه ی فرهنگ شناسی، تهران: عطار.
- عضدانلو، حمید (۱۳۸۴)، آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه شناسی، تهران: نشر نی.
- عمید، حسن (۱۳۸۹)، فرهنگ فارسی عمید (چاپ اول)، تهران: انتشارات اشجع.
- لاجوردی، هاله (۱۳۸۴)، زمستان، نظریه های زندگی روزمره، مجله نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۶، ص ۱۲۹.
- لوتمان، ی (۱۳۹۰). اوسپنسکی، بی.ای، در باب سازوکار نشانه شناختی فرهنگ. ترجمه فرزانه سجودی، در: مجموعه مقالات نشانه شناسی فرهنگ، تهران: نشر مهر.
- معین، محمد (۱۳۸۷)، فرهنگ فارسی (چاپ اول)، تهران: کتاب پارسه.
- معین، محمد (۱۳۶۲)، فرهنگ فارسی (چاپ پنجم)، تهران: چاپخانه ی سپهر.
- نفیسی، علی اکبر (۱۳۴۳)، فرهنگ نفیسی (چاپ اول)، تهران: انتشارات کتاب فروشی خیام.
- یول، جورج (۱۳۸۸)، نگاهی به زبان (چاپ هشتم)، نسرین حیدری، تهران: انتشارات سمت (سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها).

- Базарова, Л.В. *Образование и культура России в изменяющемся мире*// К вопросу о соотношении языка и культуры. Новосибирск, 2007. С. 72-76.

- Бахтин, М.М. *Эстетика словесного творчества*. М., 1979.

- Звегинцев, В.А. *История языкознания XIX и XX в очерках и извлечениях*. М.,

1960.

- Карасик, В.И. *Языковой круг: личность, концепты, дискурс*. Волгоград, 2002.
- Кацнельсон, С.Д. *Содержание слова, значение и обозначение*. – М – Л: Наука, 1965. – 111 с.
- Кнабе, Г.С. *Двуединство культуры*//Материалы к лекциям по общей теории культуры и культуре античного Рима.М., 1993.
- Кокарева, Е.А. (2010, С.233-237), *Языки культуры: проблема взаимоотношения и взаимовлияния*/ IV Всероссийская научно-практическая конференция: М-во образования и науки Рос. Федерации, (4;12 нояб. 2010 г.; Нижний Тагил).
- Коул, М. *Культура и мышление* // Психологический очерк; под ред. А.Р. Лурия.М.: Прогресс, 1977. 262 с.
- Лихачев, Д.С. *Очерки по философии художественного творчества*.СПб., 1996.
- Маслова В.А. *Лингвокультурология*. – М.: Академия, 2001. – 208 с.
- Сепир, Э. *Язык, раса, культура*//Избранные труды по языкознанию и культурологии.М., 1993.
- Смелзер, Н. *Социология*.М., 1994.С.48-53.
- Сепир Э. *Избранные труды по языкознанию и культурологии*. – М.: Прогресс, 1993. – С. 261
- Соссюр Ф. *Курс общей лингвистики*. – В кн.: Ф. Соссюр Труды по языкознанию. – М., 1977. – С. 66
- Тер-Минасова, С.Г. *Языки и межкультурная коммуникация* //Учебное пособие.М.: Слово, 2000.262 с.
- Тимашева О.В. *Введение в теорию межкультурной коммуникации*. – М.: УРАО, 2004. – С. 72
- Толстой, Н.И. *Язык и культура*//Язык и народная культура. -Очерки по славянской мифологии и этнолингвистике.М., 1995.
- Уорф, Б.Л. *Отношение норм поведения и мышления к языку*// Новое в

- зарубежной лингвистике. М., 1960. Вып. 1.
- Хайдеггер, М. *Время картины мира* // Новая технократическая волна на Западе. М., 1986.
  - Armstrong, N. (2005). *Translation, Linguistics, Culture*. Toronto: Multilingual Matters LTD
  - Bernetein, B. *Social class, language and socialization* // The psychosociology of language / Ed. S. Voscovici. Chicago: Markham Publishing Co., 1972.
  - Glenn Jordan, Chris Weedon, *Cultural politics*, Blackwell, 1995, Pp.3-23.
  - Halliday, M.A. K. (2003) *On Language Linguistics*, New York, NY: Continuum
  - Harrof, P. B. "On Language" in J. F. Cuber and P Harroff (eds), readings in sociology. New York: Appleton-Century-Croft, 1962, pp. 61-68
  - Klaus P. Hansen, *Kultur und Kulturwissenschaft*, Francke, 1995, p.9.
  - Noble, W. and Davidson, I. (1996) *Human Evolution, Language and Mind*, Cambridge University Press.
  - Raymond Williams, *Keywords*, Fontana Press, 1976, 1983, 1988, 87-93.
  - Raymond Williams, *Culture*, London, 1983.
  - Resager, K. (2006). *Language and Culture*. Multilingual Matters LTD
  - Roland Barthes. (1977). *The death of the author*, op. cit., p. 146
  - Roy Sommer, *Grundkurs Cultural Studies* / Kulturwissenschaften, Klett, 2003, Pp. 7-12.
  - Tennbruck, *Der Fall der Moderne*, Westdeutscher Verlag, Opladen, F.H., Pp.15-18
  - Weedon, c., Tolson, A. and Mort, F. (1980) *Introduction to Language Studies at the Center* in Stuart Hall, Dorothy Hobson, Andrew Lowe and Paul Willis (eds) culture, media, language, Hutchinson.